

ایران، چهار راه حوادث بزرگ!

آیا در آستانه جنگ جهانی سوم هستیم؟

مرتضی محسنی

«اگر صلح می‌خواهی برای جنگ آماده شو!»^۱

حوادث سال‌های اخیر جهان و قدرت گرفتن راست‌ها، به ویژه راست‌های افراطی در بسیاری از کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و کشورهای شرق اروپا، آمریکای لاتین و برخی کشورهای آسیایی، روی کار آمدن افراطی‌ترین و نژادپرست‌ترین بخش‌های محافظه‌کاران در ایالات متحده به رهبری یک رذل سحّار به نام دونالد ترامپ^۲ و جنایتکارانه‌ترین شکل قتل‌عام و نسل‌کشی در فلسطین اشغالی توسط جناح به شدت افراطی دولت اشغالگر اسرائیل پس از اقدام دفاعی قهرمانانه فلسطینی‌ها در ۷ اکتبر ۲۰۲۴ همگی باعث قوت گرفتن این تفکر شده است که در این زمان به خطرناک‌ترین مرحله از تحول اقتصادی، سیاسی، اجتماعی در کشورهای اصلی سرمایه‌داری رسیده - ایم که می‌تواند در نهایت منجر به جنگ جهانی سوم گردد.

^۱ ضرب المثل قدیمی منتسب به افلاطون و کسان دیگر: «Si vis pacem para bellum»

^۲ طرفداران ترامپ موسوم به MAGA ها رسماً و علناً به اینکه آمریکا بسیار ضعیف شده و باید به هر طریق ممکن، مجدداً این کشور را بزرگ و قدرتمند کرد، اعتراف می‌کنند و شعار اصلی‌شان نیز این است. اما در کشور ما به باور جناح بسیار قدرتمندی در حاکمیت و طبیعتاً بخش‌های از مردم، ایالات متحده آمریکا همچنان «کدخدا» و قدرتمندترین کشور جهان است و «می‌تواند با یک بمب تمامی نیروی نظامی ایران را نابود سازد!» بنابراین، باید به هر طریق ممکن با این کشور متجاوز سازش کرد و کنار آمد. موضوعی که اکنون به معضل بزرگ و بسیار خطرناک و در واقع به «مسئله» اصلی جامعه ایران تبدیل شده است.

علائم و نشانه‌های این تفکر نیز با توجه به اقداماتی که ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای بزرگ امپریالیستی در تمامی جهان انجام می‌دهند، مشهود و به صورت قابل تاملی موید همین تفکر و دیدگاه است. رفتار مزورانه و در عین حال تسلیم طلبانه در مقابل آمریکا همچون رفتار چمبرلین نخست وزیر بریتانیا در مقابل فاشیسم هیتلری، اکنون در برخورد تقریباً همه دولتمردان کشورهای اروپای امپریالیست، ژاپن، استرالیا و کانادا در برابر ایالات متحده قابل مشاهده است. بدیهی است که این نوع رفتار، ناشی از واقعیات عینی اقتصادی - اجتماعی آن کشورهاست و نمی‌توان آن را ناشی از خصلت‌های شخصی این دولتمردان دانست.

با توجه به در نظر گرفتن نمونه‌های مشابه با آنچه منجر به جنگ جهانی اول و به‌ویژه دوم شد و بررسی و درک شرایط به شدت بحرانی این کشورها که ناشی از بحران عمیق و ساختاری سرمایه‌داری است، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که مجموعه این شرایط ممکن است به جنگ فراگیر دیگری منجر شود که طبیعتاً میزان تلفات و خسارات آن به دلیل رشد تکنولوژی نظامی و توانایی تخریب فوق‌العاده و غیرقابل تصور سلاح‌های جدید و پیشرفته، به ویژه سلاح‌های اتمی، به صورتی نجومی از جنگ جهانی دوم فراتر رفته و محتملاً منجر به زمستان اتمی در کره زمین گردد.

اگرچه شواهد و دلایل بسیاری بر این فرضیه صحه می‌گذارد که شرایط جاری ممکن است بحران نظام سرمایه‌داری را به نقطه جوش خود برساند و به اقدامات جنون‌آمیز امپریالیست‌ها منجر شود، ولی در مقابل اقدامات و رویکرد کشورهایی که اکنون از بند سرمایه‌داری هار امپریالیستی رها شده‌اند و به لحاظ اقتصادی و نظامی توانایی - هایی کسب کرده‌اند نیز، سرمایه‌داری امپریالیستی و حداقل بخش به اصطلاح عاقله آن را به این تفکر وا می‌دارند و به این سو می‌کشانند که این بار راه چاره نه در جنگ فراگیر جهانی بلکه در جنگ‌های کنترل شده‌تر منطقه‌ای و دخالت‌های موردی در کشورهای جنوب جهانی است؛ در واقع همان سیاستی که در آمریکای لاتین و غرب آسیا دنبال و تلاش شده تا به صورتی قابل کنترل این کشورها را مجدداً به دامن

نظام سرمایه جهانی بازگردانند (واقعیت هم اینست که این اقدامات حداقل در آمریکای لاتین به میزان زیادی موفقیت‌آمیز بوده است) و با استفاده از ارزش اضافی به‌دست آمده از این کشورها بحران عمیق نظام خود را تا جای ممکن حل و فصل کنند. این بخش از دولت‌مردان کشورهای امپریالیستی موفقیت‌های چندساله خود در کشورهای آمریکا لاتین و غرب آسیا و برخی دیگر از کشورها را دلیلی برای عدم نیاز به جنگ جهانی فراگیر می‌دانند و طبیعتاً از عواقب چنین جنگی نیز کاملاً آگاهند.

با در نظر گرفتن این دو دیدگاه، این پرسش مطرح می‌شود که آیا باید دغدغه جدی بروز یک جنگ جهانی را داشت و یا به شیوه جمهوری خلق چین که اکنون در تمامی مواضع خود تهاجمی‌تر نیز شده است، به سوی نوعی تعامل با سرمایه جهانی رفت؟ آیا کشورهای جنوب جهانی می‌توانند با تکیه بر توانایی‌ها و داشته‌های خود این سیاست به غایت زیرکانه و در عین حال واقع‌بینانه و منطبق بر وضعیت موجود را در پیش بگیرند و به قدرتی دست یابند که فکر مداخله مستقیم و حتی غیرمستقیم در امور داخلی خود را از امپریالیسم سلب کنند؟

مسئله در شرایط کنونی تکرار تجربه چین امری اگر نه ناممکن که بسیار بعید می‌نماید مگر آنکه این کشورها در مجموعه‌ها و اتحادیه‌های مشترک گرد هم آیند تا بتوانند با تکیه بر قدرت جمعی و نیز با ملحوظ داشتن نیروی اقتصادی و نظامی بسیار تعیین کننده موجود دو کشور اصلی (چین و روسیه)، موانعی جدی برای دخالت امپریالیستی به وجود آورند تا بتوانند در شرایط امن‌تر و مساعدتر ابتدا انقلاب صنعتی خود را انجام داده سپس با تثبیت و گسترش آن، مسیر رشد و ترقی را در پیش گیرند.

بنابراین، با درک این وضعیت می‌توان دریافت که چون هیچکدام از کشورهای جنوب جهانی به تنهایی دارای نیرو و توانایی تکرار تجربه چین نیست، پس باید با تکیه بر قدرت جمعی و ملحوظ داشتن نیروی اقتصادی و نظامی بسیار تعیین کننده دو کشور جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه، چنان مانعی به‌وجود آورند که در گام نخست کشورهای امپریالیست و در راس آنها ایالات متحده آمریکا را از صرافت

مداخله مستقیم برحذر داشته و در مرحله بعد روابط میان خود با دیگر کشورهای جنوب جهانی را با سرعت بسیار بیشتری توسعه داده و با پیمان‌ها و معاهدات دوجانبه و بویژه چند جانبه سیاسی، اقتصادی، نظامی، کشورهای کوچکتر را از تعرضات امپریالیستی مصون بدارند.

تا زمانی که این تفکر به دیدگاه و رویکرد غالب در این کشورها تبدیل نشود، باید منتظر بود که کشورهای امپریالیستی که با بحران ساختاری کاهش تولید ارزش و تبعات ناشی از آن روبرو هستند، هر لحظه کشوری را در جنوب جهانی طعمه امیال خود سازند. در سال‌های اخیر، شاهد نمونه‌های زیادی از این نوع مداخلات سیاسی، اقتصادی و نظامی بوده‌ایم که می‌تواند این استدلال را تحکیم بخشیده و به رویکرد راهبردی مبدل سازد.

کشور ما ایران، در واقع نمونه اصلی و بسیار برجسته آسیب‌دیده از تحمیل سیاست‌های طمع‌ورزانه امپریالیسم جهانی است. کشوری که با وجود تمامی کوتاه آمدن‌ها و امتیاز دادن‌های دولت‌های غرب‌گرای خود، همواره آنچه بذل و بخشش کرده ناکافی قلمداد شده تا جایی که در یک سال گذشته سه بار مورد تهاجم جنایتکارانه امپریالیستی، صهیونیستی قرار گرفته است که البته با رشادت‌های نیروی مسلح و مردم فداکار تاکنون این تهاجمات ناموفق بوده و به نظر نیز نمی‌رسد در آینده با این شکل از تجاوزات مستقیم امپریالیستی موفقیتی نصیب متجاوزان گردد؛ واکنش مردمی در برابر این مداخلات و تجاوزات به قدری فراگیر و جدی بوده، که دشمن امپریالیستی را وادار به عقب نشینی جدی کرده است.

اما پرسش جدی و اصلی این است که تا چه زمان می‌توان با این نوع اداره اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، دفاع مشروع و مردمی را تداوم بخشید؟ ناکارآمدی دولت‌های چند دهه گذشته در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی به قدری به بنیان‌های مردمی حکومت خسارت وارد کرده که دیدن این میزان از وفاداری و مقاومت مردمی را باید

در زمرهٔ برجسته‌ترین انواع پایداری در تاریخ قلمداد کرد. از طرفی همواره باید توجه داشت که تنها تغییرات بنیادی در جهت تامین منافع اکثریت مطلق جامعه و نه آن بخش اندک از منفعت بردگان از سفره انقلاب که اکنون خود به زالوهای سرمایه‌داری در کشور تبدیل شده‌اند، می‌تواند این مقاومت و پایداری را تداوم بخشد. به یاد داشته باشیم که مقاومت تنها با کنار زدن این بخش انگلی مسلط بر اقتصاد - و تبعاً موثر در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌های حوزه‌های سیاسی / اقتصادی کشور - که بعضاً دیدگاهی بسیار منحط و عقب مانده هم داشته و همواره نگاهی به دست‌های خون - آلود غرب تجاوزکار است، امکان تداوم می‌یابد.

از این‌رو، تحول اساسی در اقتصاد ملی مبتنی بر مشارکت گستردهٔ مردمی در کنار اتخاذ سیاستی مستقل و در عین حال با آگاهی بر شرایط جهان و تحولات در حال وقوع (که منظری روشن از افول قطعی سرمایه‌داری امپریالیستی و شکست تدریجی آنچه غرب نامیده می‌شود را نشان می‌دهد)، ذیل یک برنامه‌ریزی مرکزی مدون، کارآمد و جامعه‌نگر، قادر است استقلال، شکوفایی اقتصادی و گسترش چشمگیر عدالت اجتماعی به همراه آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را به بار آورد و کشور را از چشم ناپاک دشمنان قسم خورده امپریالیستی مصون دارد.

نکته مهم و بسیار راهبردی که باید مورد توجه ویژه قرار گیرد این است که کشور ما نه به مثابه یک کشور معمولی که کشوری با جغرافیایی تعیین کننده و جمعیت آموزش‌دیده قابل توجه و البته منابع طبیعی غیرقابل چشم‌پوشی، بسیار بیشتر از گذشته می‌تواند در «دگرگونی بزرگ» و تحول نظام جهانی موثر باشد. این کشور دارای ظرفیت‌هایی است که استفاده و یا عدم استفاده از آنها نه تنها در سرنوشت خودش و مردمش بسیار موثر است که در سرنوشت جهان آینده نیز نقشی تعیین کننده خواهد داشت. ایران در صورت اجرای سیاست‌های داخلی و خارجی مطابق با شرایط دگرگونی بزرگ جهانی در حال وقوع و با در نظر داشتن سه مولفه ذکر شده بالا می‌تواند نقشی بی‌بدیل در سرنوشت جهان داشته باشد، در غیر این‌صورت و با ادامه وضعیت موجود، در چشم‌انداز کوتاه و میان مدت سرنوشت چندان مناسب و

روشنی قابل تصور نیست. به بیان دیگر، همه چیز به جهت گیری‌ها، تصمیمات و اقدامات کنونی جامعه ایران و در وهله نخست و مستقیماً به آن دسته از نیروهای اجتماعی‌ای که بنیان‌های اصلی جامعه را شکل می‌دهند و پایه‌های مادی و معنوی کشور را پی‌ریخته‌اند، وابسته است.

به همین دلیل باید علاوه بر آگاهی کامل از موقعیت کم نظیر جغرافیای سیاسی (ژئوپلتیک) کشور، مولفه‌های تحول اقتصادی و همکاری بین المللی مطابق با دگرگونی و تحول در حال انجام در نظام جهانی، به گونه‌ای شکل داده شود که هم مردم ایران به بهترین شکل ممکن از این مزایا بهره‌مند گردند و هم کشورمان به مثابه چهارراهی تعیین کننده نقش خود را در این تحول عظیم ایفا کرده و از منافع آن نیز منتفع شود. درک و دریافت دگرگونی در حال وقوع جهانی و میزان اثر گذاری ایران در برقراری شکل دیگری از روابط میان کشورها که خود مبتنی و موکول به شکل گیری روابط نوینی در داخل کشور است، آینده کشور و مردم ما را در سال‌های پیش رو شکل خواهد داد. چگونگی مشارکت در این تحول جهانی است که باید همواره چراغ راه تمامی تصمیمات راهبردی و حتی راهکارهای روزمره باشد. هر شکلی از غفلت از تعیین کننده بودن نقش ایران و مردم آن، همراهی و همکاری با دشمن امپریالیستی و آب به آسیاب آن ریختن است، پس وظیفه همه نیروهای پیشرو و مترقی است که لحظه‌ای از ایفای نقش مهم خود غفلت نکرده و سرنوشت مردم و کشور را به دست سرمایه‌ها و چشم انتظار مستحیل شدن کامل در غرب امپریالیستی نسپارند.